

خودزنی رژیم!

تقی روزبه

گردونه خودی و غیرخودی سازی حکومت اسلامی پس از اعتراضات میلیونی چندماهه اخیر، دورو سرعت حیرت انگیزی پیدا کرده و هم چون فرود "گیوتین" عمل می کند. خودی ها و خدمت گزاران و دولت مردان با خلوص نیت چندین دهه نظام به یکباره به جرگه صفوف دشمنان برانداز و برگذارکنندگان انقلاب مخملین علیه نظام پرتاب می شوند. یا هم چون محمد خاتمی، حرمت عمامه اش درتهاجم چماق داران چاقو بدست لگدمال می شود و یا هم چون حجابیان ها به زندان افکنده شده و وادار می شوند که به جرم خود، آلت دست دشمن شدن، اعتراف نمایند. و بالاتر از همه دانش و توان تنوریک خود را در نفی نظرات پیشین خود و دفاع تنوریک از نظام بکارگیرند!

بقیه در صفحه 2

مصاحبه مجله آرش با حشمت محسنی

در باره مسائل جنبش کارگری ایران

*به نظر شما سطح آگاهی طبقاتی کارگران ایران در چه

مرحله ای است؟

پاسخ به این پرسش کاری است سخت دشوار. چرا که در ایران ما با کارهای میدانی یا نظرسنجی در میان کارگران یا روزنامه ها یا مجلاتی که به نحوی از انحاء آرزوها، گرایشات و سطح افکار آنان را در مقیاس سراسری پوشش دهد محروم هستیم. ما نمی دانیم کارگران ساعات فراغت خود را چگونه سپری می کنند از کدام فیلمها خوش-شان می آید یا چه روزنامه های می خوانند. به زیارت می روند یا نه. سطح تحصیلات آنها به چه میزان است، پاتوقها و محل های که تجمع می کنند به چه میزان و کدام اند، از چه سنت های قومی یا مذهبی برخوردارند، تا چه حد ریشه روستایی دارند و یا فرهنگ شهرنشینی به چه میزان نهادی شده است... بنابراین تعیین "سطح آگاهی طبقاتی کارگران" برآستی امر دشواری است. اما به تجربه می دانیم و همان طور که گرامشی به درستی یادآور شده است آگاهی کارگران یک آگاهی متناقض است عناصری از آگاهی در نفی وضع موجود با عناصری از آگاهی که در چارچوب وضع موجود اند با هم همزیستی دارند. به علاوه اگر یک ارزیابی عینی و ابژکتیو از جنبش کارگری در شرایط کنونی به دست دهیم، ملاحظه می کنیم که بخش-های قابل توجهی از کارگران، به واسطه مبارزه در خواستی به میزان چشم گیری از آگاهی اتحادیه ای برخوردارند. بی اعتنایی و منزوی کردن نهادهای شبه کارگری رژیم، برداشتن گام های عملی در برپایی سندیکا (شرکت واحد و هفت تپه) این مدعا را تایید می کند.

بقیه در صفحه 6

مارش خیابانی مردم در روز قدس ، بار دیگر ارکان نظام را لرزاند !



در فضایی ملتهب و پر از بیم و امید ، روز قدس فرارسید و حضور پر شور مردم در تهران و چند شهر بزرگ کشور در صف مستقل و با شعارهایی که به طور مستقیم راس نظام را نشانه رفته بود، روز 27 شهریور را به عنوان روزی فراموش نشدنی و ماندگار در تاریخ مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران ثبت کرد.

به دنبال تظاهرات بزرگ و میلیونی پس از کودتای 22 خرداد و سرکوب حاد حکومت و ارتکاب جنایاتی که تنها با جنایات فاشیسم هیتلری قابل مقایسه است ، سوال بزرگ این بود که آیا جنبش اعتراضی مردم که بیشک خاموش نشده و در جویبارهای گوناگون جریان داشت ، در لحظه کنونی این نیرو را در خود ذخیره دارد که بار دیگر یک حضور گسترده یابد و خیابانها را زیر مارش شورشی خود به لرزه درآورد ؟ روز جمعه 27 شهریور جنبش مردم با فتح خیابان های تهران و چند شهر بزرگ دیگر و طرح شعارهایی که مشخصا مرز اصلاح طلبی موسوی و کروبی را که تا کنون با جنبش همراهی کرده اند را نیز در نور دیده است ، پاسخی روشن و انقلابی به این سوال داد.

بقیه در صفحه 2

به مناسبت بازگشایی دانشگاه ها و
مدارس در سال تحصیلی جدید

سال سرنوشت ساز!

در صفحه 4

مارش خیابانی مردم در روز قدس ...

خودزنی ...

معلوم شد که افکندن آفتابه به گردن "ارادل واوباش" و انداختن آنها در یک هلفدونی بنام کهریزک همه و همه جز پیش تمرینی برای امروز نبوده است. معلوم شد که خود حکومت و سردمداران و گزرمه گان مزدوریش، برآستی اززل ترین اوباشانی بوده اند که برسرنوشت ما حکم می رانده اند. فی الواقع لجن ها و روسوبات تاریخی مان در قالب بختگی بنام ولایت فقیه حلول کرده و با عروج خود ازاعماق به سطح سلطه آشکار رسیده است. بنابراین ززلت و لومپنیسم را نیز باید به یک دوجین خصائص ضدانسانی این حکومت عجین شده بامذهب و سرمایه افزود. معلوم شد که حکومت دین می تواند خود به دین فروش ترین حکومت تبدیل شود. معلوم شد که محصول نهائی آن عروج شارلاتانی است که کلام نهائی اش این است که نظام یعنی من و من یعنی نظام! و این البته چیزی جز تحقق نهائی حکم تاریخی خمینی در مورد جایگاه و اختیارات ولایت مطلقه و اولویت مصلحت نظام بر هر چیز دیگر حتی تعطیل اصول دین نیست. و از طرز تاریخ آن که شارلاتان عروج کرده به نوک هرم قدرت، خود در آن روزها بدلیل چون و چرا در ولایت مطلقه مورد شمانت خمینی قرار گرفت و البته با کنار گذاشتن چون و چراهای خود از باب تقلید و تعبد به مراد خویش، راه عروج پس از مرگ وی را برای خود هموار ساخت. آری اصول فروشی و هکذا دین فروشی از ذات و گوهر نظریه ولایت فقیه بیرون می تراود؛ وقتی که حفظ قدرت بر هر مساله دیگری حنا بر تعطیل موقت اصول دین تقدم می یابد. مسأله اصلی مصلحت ناظر بر حفظ نظام است و لو آن که برای آن به تجاوز و شکنجه نیاز افتد و چنین بود که در کمال ناباوری و بهت همگان حربه تجاوز برای حفظ نظام در کهریزک به کار گرفته شد و حالانیز رسوائی اش هم چون فرود آواری ارکانش را به لرزه افکنده است. گرچه ناگفته نماند که از همان فردای عروج به قدرت در انقلاب بهمن این نوع تجاوزها به همراه خشونت های دیگر اعمال می شد، گیرم در پوشش و توجیهات دیگر و در شرایط وجود مستی توهم توده ای به نظام. در فاجعه کهریزک تنها پرده ها بالا رفت و امکان رؤیت رخسار واقعی و روتش نشده حکومت اسلامی در مقیاس توده ای ممکن گردید. اگر ماکیاوول امروز زنده بود در نگارش "شهریار" قاعدتا نظام ولایت فقیه را به عنوان گویاترین نمونه برای روشن کردن ززلت نهفته در منطق قدرت و این که برای دست یابی و حفظ قدرت زیربنا نهادن هر ارزش اخلاقی و انسانی حنا اصولی که خود مدعی پای بندی به آن است مجاز است، برمی گزید. ولی علاوه بر آن مساله کنونی جمهوری اسلامی آن است که این منطق نهفته در ذات قدرت بطور اعم و متبلور در تئوری و عمل ولایت مطلقه به طور اخص، به مرحله ای از وخامت رسیده است که اکنون حنا دسته چاقو از شریعتش در امان نیست. اکنون این دولت اسلامی و احمدی نژاد است که علیه مراجع تقلید به مراجع قضائی شکایت می برد. خامنه ای اخیرا در نشست با هنرمندان عموما آموخته و دست پرورده نظام، با شیکوه و سخن غافلگیرکننده یکی از آن ها، مجید مجیدی، که یک عمر برای نظام تبلیغ و هنرنمایی کرده و گویا سازنده فیلم تبلیغاتی انتخاباتی میرحسین موسوی هم بوده است مواجه می شود. او از این همه تقارو دشمنی به وجود آمده در بین خانواده نظام بهت زده و خشمگین است و بانک برمی دارد که آقا این وضعیت کنونی حال و روز خوشی برایم باقی نگذاشته است. در پاسخ می شنود که این منازعات تازگی نداشته و نیکی و بدی و بهشت و جهنم همواره باهم هستند. خامنه ای خشم و هم چنین اعتراض او به پخش فیلم هایش از صداوسیما را به طبع لطیف و هنرمندانه او نسبت می دهد! پس معلوم می شود که او در کسوت سیاستمدار پاک تهی شده از طبع هنرمندانه، خود

خیزش مجدد مردم در روز قدس نشان داد که با همه سرکوبها و با وجود تهدید مستقیم خامنه ای و فرماندهان سپاه، نیروی کینه و خشم از وضع موجود و امید به همبستگی بیش از ترس از سرکوب در جنبش مردم ذخیره شده و این جنبش از چنان پتانسیلی برخوردار است که همچنان با فراز و فرود تداوم و تکامل می یابد. در هر فراز نیرو آزاد میکند و صف طرفداران نظام را بیش از پیش درهم میریزد و در هر فرود تجربه جمع میکند و نیرو ذخیره میکند و پایه ها را گسترش میدهد تا در فراز بعدی آگاه تر، منسجم تر و با اعتماد به نفس بیشتر برخیزد.

اگر هر فراز جنبش شورانگیز است، اما تا خیزش نهایی و نبرد آخرین، هر فرود جنبش که در آن تجدید قوا صورت میگیرد و نیروی تعرض بعدی جمع میشود، نیز دارای اهمیت است. در این مرحله است که رهبران طبیعی جنبش از میان خود مردم و با شرکت در مبارزات جاری آنها گزین میشوند و شعارهای مستقل مردم بر مبنای پلورالیزم و نیز اشتراکات واقعی راه مبارزه را روشن تر میسازد. در این میان بویژه جنبش های متنوع اجتماعی، جنبش بخش های گسترده و گوناگون کارگران مزد و حقوق بگیر، زنان، جوانان، دانشجویان، ملیت ها هر کدام بستری مناسب برای تقویت پایه های جنبش و تقویت همبستگی این جنبش ها است.

اکنون به دنبال راه پیمایی پر شکوه ضد حکومتی روز قدس و فریاد مرگ بر دیکتاتور و هشدار به رهبری در باره آمادگی مردم برای قیام! نیروهای امنیتی بار دیگر اقدام به دستگیری فعالین صفوف مردم کرده و آنها را روانه زندانها کرده است. با توجه به تجربه قبلی و جنایاتی که نسبت به زندانیان اعمال شد، تشدید مبارزه برای آزادی کلیه دستگیر شدگان اهمیت زیادی دارد.

**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران!
زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!**

**کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران
(راه کارگر)**

20 سپتامبر 2009 - 29 شهریور 1388

خودزنی ...

قرار گرفته است. البته انجام این مأموریت تاریخی مستلزم دوجیز است: نخست اعاده حیثیت از انقلاب (اقدام مستقیم توده ای برای برافکندن نظام حاکم). و دوم اجتناب از تکرار تراژدی انقلاب بهمن (مصادره قدرت از چنگ توده ها!)

88-06-31-22-09-2009

www.taghi-roozbeh.blogspot.com

Taghi_roozbeh@yahoo.com

اذعان دارد که این جنایات امر تازه ای نیست. همان کسانی که بنام مصلحت نظام اورا در این مقام نشانند و قدرت مطلقه را درکف دستش نهادند، اکنون نوبت خود این واگذارکنندگان قدرت به عنوان مصلحت نظام است که باید قربانی حفظ نظام گردند. و چنین است که بخش مهمی از زندانیان سیاسی را بنیان گذاران اولیه سازمان اطلاعات و امنیت رژیم هم چون حجاریان، ویا دولتمدارانی چون بهزاد نبوی ورمضان زاده و نمایندگان سابق مجلس ویا تسخیرکنندگان سفارت آمریکا مثل محسن میردامادی و جملگی معتمدین خمینی، و همه هم بدون رعایت هیچ گونه آداب ورسوم مقرر دادرسی نظام، تشکیل میدهند. اشتباهی ضدانقلاب تمامی ندارد و در حال تهدید وزمین چینی برای بازداشت کسانی چون کروی و موسوی و خانه نشین کردن رفسنجانی و خاتمی است. اکنون دامنه نارضایتی و فشار به درون مراجع و مدرسین برجسته حوزه و نیز به درون بیت و خانواده خمینی گسترش پیدا کرده است. خط و نشان کشیدن باندهای حاکم، حرم امن آنها را نیرهدف گرفته است. چنان که کیهان از دیدار همسر احمد خمینی ونوه هایش با پسر بهشتی ویا خانواده ای زندانیان نسبت به نفوذ دشمنان به بیت امام هشدار داده است! اخیرا دستگیری نوه های آیت اله ها به مثابه گروگان برای ساکت کردن انتقادات و ابراز نارضایتی به تاکتیک های رژیم اضافه شده است. منتظری درسرخان تازه خود از نقش خویش در تدوین و تصویب تئوری مطلقه ولایت فقیه ابراز شرمندگی کرده است! بله! کی گفته که چاقو دسته خودش را نمی برد؟!

پس معلوم می شود که وقتی قدرت از دست اجتماعی خود- و دراصل قدرت اجتماعی و خود حکومتی تولیدکنندگان واقعی قدرت- جدا شود و واگذار گردد، نظارت ناپذیر شده و دیرپا زودهم چون شمشیری آخته بر سر واگذارکنندگانش آویزان می شود. قدرت وقتی "قدرت" می شود- و یک قدرت بیگانه بر خود- که از توده ها جدا شود و به قدرتی بیرون از آنها تبدیل شود و گرنه دیگر "نه قدرت" است و درحیطه فرمان هیچ کس و ناکسی نیست. اینکه این واگذاری و تفویض چگونه صورت گیرد، با طیب خاطر و از طریق تشریفات و مراسم قانونی و پارلمان ویا بزور و غیرقانونی، البته در جای خود مهم است ولی خدشه ای بر صحت اصل فوق وارد نمی کند و این تفاوت نسبت به آن امری ثانوی محسوب می شود. در دوره های بحران انقلابی وقتی توده ها دست به اقدام مستقیم می زنند، دوگانگی و تقابل بین قدرت جدا شده و منشأ واقعی قدرت بخوبی نمایان می شود. در دوره های سرکوب و تمکین البته این این دوگانگی و رابطه، مات و نامرئی ترمی گردد. اکنون که ما با برآمد نوین و فرایند اقدام مستقیم مواجهیم، حالا که همه مشاهده می کنند قدرت فراچنگ شده، مصادره و بیگانه گشته را تنها بدست خود مردم می توان دوباره بدست آورد و سربه فرمانش کرد، بار دیگر چگونگی شفافیت بخشیدن به رابطه بین جنبش و قدرت- اقتدار اجتماعی و توده ای- به مهمترین پرسمان جنبش تبدیل شده است. و این که این بار نباید اجازه داد تراژدی انقلاب بهمن، مصادره قدرت و فراچنگ شدن آن بار دیگر تکرار شود. نهادهای خود گردان و خود حکومتی در هرکوی و برزن و در هر حیطه و فضائی که از چنگ دشمن بیرون کشیده می شود، باید در اختیار خود توده ها باشد و بماند و تحت نظارت مستقیم خود آن ها. مأموریت تاریخی!

اینکه حکومت اسلامی به چنان مرحله ای از گنبدگی رسیده است که تنها با دفنش می توان از گند آن رها شد اکنون دیگر به آگاهی بزرگ اجتماعی تبدیل شده و طغیان توده های میلیونی در حرکت های اعتراضی و بالنده خود این وظیفه تاریخی را هربار با شفافیت دم افزونی خاطر نشان می سازد. و این آن کارستری است که اکنون در مقابل همه به فغان آمدگان و جوش و خروش همه تشیع کنندگان و قبل از هرکس نسل جوان و سوخته، گورکنان واقعی حکومت اسلامی، و همه انسانهای آزادخواه در هر نقطه جهان

= با ما ارتباط بگیرید =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو برابری

www.radiobarabari.net

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.net

تلویزیون برابری

www.radiobarabari.net/tvbarabari.htm

تلفن 49 - 40 - 66851310

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح می شوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما نیستند .

به مناسبت بازگشایی دانشگاه ها و مدارس درسال تحصیلی جدید

سال سرنوشت ساز!

نقش دانشگاه ها و مدارس درجنبش عمومی

فرارسیدن مهر ماه و زمان بازگشایی مدارس و دانشگاه ها، امسال از حساسیت ویژه ای برخوردار است. نه فقط باین دلیل که از دیرباز دانشگاه های ایران به عنوان سنگرمقاومت، دارای سنت درخشان و نیرومندی در مبارزه علیه استبداد و برای آزادی و عدالت اجتماعی بوده اند و تاثیرگذار بر مبارزه سراسری، بلکه هم چنین باین دلیل که فضای سیاسی جدیدی که در پی مبارزات اعتراضی مردم در طی سه ماهه اخیر بوجود آمده، جنبش اعتراضی را وارد نقطه عطف تازه ای کرده است. تظاهرات بزرگ و میلیونی پس از " کودتای انتخاباتی " و تداوم آن در اشکال گوناگون و هم چنین افشای شدن جنایت ها و تجاوزات صورت گرفته در پی آن، " اقتدار، مشروعیت و حیثیت " رژیم را حتی در میان حامیان تادیرو خود سخت به زیر سوال برده است. بدیهی است که اعتراضات بزرگ و توده ای نمی تواند بدون شرکت اقشار و لایه های گوناگون جامعه بویژه اکثریت بزرگ استثمارشونده، فرزندان آن ها و جوانان معنادار باشد. در این اعتراضات بویژه مشارکت فعال دانشجویان و جوانان امر مشهودی است. در واقع تعداد قابل توجهی از لیست جان باختگان و هم چنین زندانیان برآمد اخیرا دانشجویان و بطور کلی جوانان تشکیل داده اند. دانشجویان از تیررس موج جدید سرکوب ها در امان نمانده و دامنه و دامنه و حشانه به کوی و مراکز دانشجویی از نظر شدت و خشونت حتی از خشونت های 18 سال 78 هم فراتر رفت و موجب کشته شدن لاقلا 5 دانشجو و زخمی و زندانی شدن صدها تن گردید. علت حملاتی چنین وحشیانه به دانشجویان، آشکارا بخاطر نگرانی از نقش آنها در جنبش سراسری و بقصد فلج کردنشان صورت گرفت. اما علاوه بر نقش و اهمیت جنبش دانشجویی در فضای حساس و ملتهد کنونی، آنچه که باز هم بردامنه حساسیت فصل بازگشایی سال تحصیلی امسال افزوده است، همانا احتمال تبدیل شدن مدارس به سنگرمقاومت است. نقش دانش آموزان در اعتراضات بزرگ خیابانی اخیر و اعتراضات محلی و شبانه و جلب و تشویق خانواده های خود به صحنه مبارزه بر کسی پوشیده نیست. و البته رژیم که خاطره دانش آموزان در انقلاب بهمن را بخاطر دارد، بی جهت نگران ورود دانش آموزان به کارزار جنبش نیست.

از سوی دیگر جناح حاکم که در طی ماه های اخیر جنبش اعتراضی را زیر فشار سنگین سرکوب گرفته و باتمامی توان خود تلاش کرده است تا از برگزاری تظاهرات سراسری جلوگیری کند، و با توجه به آن که خود معترف است که باصطلاح آتش فتنه هنوز خاموش نشده، بشدت نگران آن است که با بازگشایی مدارس و دانشگاه ها، کانون های مقاومت تازه ای برپا شوند و بر اثر آن آتش زیر خاکستر دوباره زبانه بکشد. نگرانی فوق بکرات از زبان فرماندهان و مقامات

امنیتی و دانشگاهی و نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه ها ابراز شده است. البته رژیم فقط به ابراز نگرانی بسنده نکرده، بلکه با جدی تلقی کردن این خطر، برنامه های گوناگونی را برای مقابله با آن تدارک دیده و یاهم چنان در حال تدارک دیدن است. ابتدا حتی از تعطیلی دانشگاه ها و هم چنین ضد " انقلاب فرهنگی " دوم سخن به میان آورده و می آورد. خامنه ای رأسا علوم اجتماعی و حدود دو میلیون دانشجوی شاغل در این رشته ها را منشأ شرخوانده است! که البته بدلیل کثرت میلیونی دانشجویان بنظرمی رسد اگر تصمیم به آن بگیرند تعطیل دانشگاه خود به امری دشوار و بحران زا تبدیل شود. اعلام حفاظت اجتماعی و حالت آماده باش در منطقه 6- حول وحوش دانشگاه تهران- از دیگر اقدامات پیشگیرانه باندهای حاکم است. علاوه بر آن، باتزدیک شدن زمان بازگشایی دانشگاه ها، صدها دانشجو در نقاط مختلف از سوی نهادهای امنیتی و حراستی احضار و به آنها تذکر داده می شود و ودها تن دیگر نیز از تحصیل محروم شده اند. دور تازه محاکمات دانشجویی مانند دانشجویان دانشگاه مازندران و محکوم کردن آن ها به زندان و اخراج و محرومیت های سنگین و یا منحل کردن انجمن های اسلامی و نظایر آن و تشکیل دادگاه اعتراف در مورد فعالین تحکیم وحدت از دیگر اقدامات رژیم است. آماده کردن بسیج دانشجویی برای ایفای وظایف خود در فضای کنون و انجام نشست های مشترک این نهاد دانشجویی وابسته به رژیم با فرماندهان نیروی سپاه سیدالشهدا در تهران همه و همه بخشی از تدارک رژیم برای مقابله با این کانون های خطر خیز است که جملگی باهدف تبدیل محیط های دانشگاهی به پادگان صورت می گیرد. در یک کلام باید گفت که امسال همه عوامل ناراضی در محیط های دانشجویی اعم از فشارهای ناشی از بحران اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و صنفی، بهمراه التهاب فضای عمومی جامعه و هم چنین ناراضی و اعتراضات اساتید بطور همزمان فعال و یا آماده فعال شدن هستند. اگر مبارزات دانشجویی همواره برای مستبدین در دسرها بوده و عموما فصل گشودن دانشگاه هافصل اعتراضات محسوب شده و موجب نگرانی مستبدین می گردیده است، اما امسال ترس رژیم از مدارس نیز به آن افزوده شده و همانطور که اشاره گردید سخت نگران تبدیل شدن آنها به سنگر های جدید مقاومت است. چرا که خود بهتر از هر کسی می داند که نسل جدید و جوانان عاصی، پسر و دختر، نیروی اصلی، تازه نفس و کوبنده جنبش نوین اعتراضی را تشکیل می دهند و بمثابه گورکنان نظام حاکم دارای نقش کلیدی هستند. نسلی که عملا در نظام کنونی سوخته و تباه گردیده و فاقد آینده امیدبخشی است و پارساخن آینده نیز عمدتا بردوش آنان است. اگر اعتراضات سالهای اخیر معلمان این نیروی زحمتکش و آگاه و تحت استثمار و نسبتا متشکل را، که سالها علیرغم فشار سنگین دولت مشغول مبارزه و هزینه پرداختن برای مطالباتشان بوده اند را نیز در نظر بگیریم آنگاه وجود زمینه های مثبت تبدیل شدن مدارس به سنگر های تازه مقاومت مشهود تر خواهد شد.

نکته مهمی که در این جا باید به آن توجه کرد همزمانی و در کنار هم قرار گرفتن کانون های ملتهد مقاومتی است که دارای حلقه های متداخلی بین خود هستند. حلقه های طبیعی که زمینه های عینی و مساعدی را برای پیوند خوردن آن ها با یکدیگر فراهم می سازد: دانشجویان، اساتید، دانش آموزان، معلمان و خانواده ها، در مجموع و بطور بالقوه حلقه های زنجیری را تشکیل می دهند که در متن یک فضای عمومی ملتهد و داغ مبارزاتی می توانند به یکدیگر متصل شوند.

واگر به این مجموعه دونکته زیر را هم اضافه کنیم آنگاه معلوم می شود که با چه زنجیره پدیده و تأثیرگذاری مواجه هستیم که می تواند از پیوند حلقه متداخل این کانون های مقاومت برخیزد: نخست نقش کمی و کیفی حضور زنان در دانشگاه ها و مدارس است و دیگری نقش کمی و کیفی ملیت های گوناگون در میان دانش آموزان و دانشگاه ها. اولی آتشفشانی است برخاسته از تبعیض جنسیتی (آپارتاید جنسیتی) و رسمی حکومت مذهبی برنیمی از جمعیت کشور و دومی دربرگیرنده کمیت گسترده ای است که با گوشت و پوست خود ستم مضاعف ملی و مذهبی (آپارتاید ملی و قومی) را لمس کرده و حتی حق آموزش به زبان مادری در مدارس نیز از آنها دریغ می شود. در نتیجه می توان گفت که بدلیل فعال شدن کانون های اعتراضی گوناگون و وجود حلقه متداخل فی مابین آنها، فضای عمومی ملتهد، ما با شرایط مساعدتری برای پیوند اعتراض های مدارس، معلمان، خانواده ها (و محافل فامیلی)، دانشگاه ها، اساتید و هم چنین جنبش زنان و جنبش ملیت ها مواجهیم که اولاً خصلت سراسری دارند و در اقصی نقاط کشوری توان حضور آنها را مشاهده کرد که این خود در سراسری کردن شعله های جنبش مؤثر خواهد بود و ثانیاً با جنبش های اجتماعی مطالباتی سروکار داریم که برای در هم آمیزی جنبش های اجتماعی و مطالبات مشخص با مطالبات عمومی و فراگیر جنبش عمومی کار ساز خواهد بود و ثالثاً بدلیل حضور در محیط های مشخص و منافع صنفی - سیاسی دارای پتانسیل تجمع و تشکل پایدار بیشتری هستند که در مجموع می توانند شبکه ها و زمینه ها مناسبی برای مفصل بندی جنبش عمومی و تعمیق آن فراهم سازند. و اگر آگاهی و تجربه جنبش های اجتماعی و حربه نیرومند آن ها - اعتصاب - را در نظر بگیریم آن گاه معلوم می شود که نتایج حاصل از پیوند این کانونهای ملتهد اجتماعی تا چه حد برای تعمیق، استمرار، فراگیر کردن و نهایتاً موفقیت جنبش سراسری کار ساز خواهد بود. بی شک آنچه که گفته شد، تنها بیان کننده زمینه ها و شرایط مساعدی است که بطور بالقوه فراهم می شوند و البته رژیم و اهرم سرکوب هم برای از کار انداختن آن ها بیکار نیست. از همین رو فعلیت بخشیدن به آنها مستلزم تلاش و بکارگیری آگاهی و تجربه و رزم همه فعالین است. در هر حال وجود چنین بسترهای مناسب و فعال شدن آنها اگر نه سبب، لااقل زمینه ساز به حرکت درآمدن موج دوم و بلند اعتراضات مردمی با استحکام و شبکه بندی نیرومندتری می شود.

همانطور که سیر رویدادها و نوع واکنش رژیم نشان می دهد، تنها حربه رژیم برای مقابله با موج نارضایتی سرکوب و باز هم سرکوب بیشتر است. اما تجربه های گوناگون نشان داده اند که مقابله با جنبش های توده ای از طریق تکیه صرف بر سرنیره، در شرایط انباشت مطالبات و نفرت و فقدان ظرفیت هرگونه رفرم و دگرگونی، کار ساز نبوده و حکم خاموش کردن آتش توسط بنزین را دارد و به همین دلیل مصداق کاشتن باد است که حاصلی جز طوفان نخواهد داشت. تشدید فشار و بگیری به بند دانشجویان، باید و نباید ها و مداخله های بی پایان در کوچکترین امور زندگی جوانان و محصلین، امری که از اجزاء ذاتی یک رژیم تمامیت گرا و مذهبی محسوب می شود، از جمله اجباری کردن نماز جماعت در مدارس و... ویا افزایش فشار به معلمان و بازداشت و زندانی کردن آنها و تشدید فشار به دانشجویان، حاصلی جز تقویت دامنه و عمق جنبش اعتراضی ندارد. استبداد حاکم بخیال خود با چنین تلاش های مذبوحانه ای بر آن است تا نسلی را که در دامن خود پروراند و اکنون سر به شورش برداشته و در نقش گورگنان نظام در صحنه ظاهر شده است، رام

و سر بر آه بسازد. اما غافل از آنکه به جنگ آسیاب های بادی می رود و تاریخ نشانهده آنست که جنبش های اعتراضی مردم، مرتجعین نیرومند تر از آن ها را به زیاله دان تاریخ پرتاب کرده است. وقتی "خس و خاشاک ها" به حرکت در آیند، تاریخ نیز سربیه فرمان آن ها می نهد!

نقش جنبش دانشجویی و دانش آموزی در سراسری کردن جنبش عمومی و تعمیق مطالبات آن

یکی از نقاط ضعف تاکنونی جنبش عمومی علیه استبداد عدم بقدر کافی سراسری شدن آن در نقاط گوناگون کشور و تمرکز اصلی آن در تهران بوده است که البته این به معنی تمرکز قدرت سرکوب در تهران نیز می باشد. واقعیت فوق در شرایطی است که نارضایی سراسری بوده و مردم شهرستان ها و روستاها نیز اکثراً از وضعیت موجود خشمگین اند و کفگیر و وعده های دولت برای فریب آن ها به ته دیگ خورده است. ناموزونی فوق البته عمدتاً بدلیل محدودیت های موجود در فضاهای کوچکتر و بسته تر و از جمله ضعف و یا فقدان امکان انتشار و گردش اطلاعات و اخبار مربوط به جنایات های رژیم و اعتراضات مردمی، ضعف شبکه های مبارزاتی و تشکل و هم چنین تاحدی بسته بودن دانشگاه ها و مدارس در طی چند ماه اخیر و بعضاً برخی وعده های فریبنده احمدی نژاد بوده است. اما از آنجاکه دانشجویان و دانش آموزان و معلمان در مقیاس میلیونی، دارای بعد سراسری و داشتن امکان تجمعات طبیعی و طبعاً آگاهی و تحرک بیشتری هستند، قادرند که سهم شایسته ای در جریان ضعف فوق و بعد سراسری دادن به اعتراضات و پیوند مطالبات و تعمیق آن ها داشته باشند. و همین مسأله توضیح دهنده علت اصلی بیم رژیم از فصل بازگشایی مدارس و دانشگاه ها است.

دانشجویان، معلمان و دانش آموزان مبارز!

باهمه توان خود در راستای پیوند هر چه بیشتر جنبش های اجتماعی - مطالباتی گوناگون اعم از دانشجویان، معلمان و دانش آموزان، زنان و ملیت ها، و بطریق اولی سایر لایه های طبقه بزرگ مزد و حقوق بگیران، بیکاران، طرد شدگان و همه زحمتکشان و تهیدستان... با جنبش عمومی بکوشیم. بر آمدن جنبش اعتراضی و فضای ملتهد سیاسی از یکسوقش و وظایف کیفیتاً تازه ای را در برابر تک ما قرارداد داده است و از سوی دیگر رژیم خودکامه و تاریک اندیش را وادار ساخته است که آخرین تلاش خود را برای بقاء وجود منحن و گندیده اش که اینک مشام همگان را می آزارد، بکار گیرد. رژیمی که از شدت نابهنگامی و گندیدگی اش باید که هر چه زودتر دفن شود و البته که از مدت ها پیش می بایست دفن می شد. برآمد اعتراضات مردم سال جدید را به سالی مهم و سرنوشت ساز در مبارزه مردم ایران علیه معجون بهم آمده ای از استبداد مذهب و سرمایه، به سال مصاف و آوردگاه جوانی و سرزندگی با مرگ و فرتوتی در آورده است. آستین ها را بر کشیم و بادبان ها را برافرازیم که سال سرنوشت سازی برای آزادی و برابری در برابر همه ما قرار دارد!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

مصاحبه مجله آرش با حشمت محسنی



در این مرحله از جنبش طبقه کارگر ایران، پیشنهادهای عملی و ملموس شما برای تشکیل یابی این طبقه چیست؟

پیشنهاد من برای تشکیل یابی طبقه کارگر اتحادیه‌های جنبش اجتماعی است.

در طرح پیشنهادی من، سازماندهی کارگران از نقطه تولید فراتر می‌رود و دامنه وسیع‌تری را دربر می‌گیرد. در این طرح، دغدغه اصلی نه قانونی بودن تشکل، بلکه کارایی آن در عمل است. این طرح از مدل‌های تاکنونی اتحادیه‌ها فراتر می‌رود و از آنها در حوزه‌هایی متمایز می‌شود. بحث اتحادیه‌های جدید اجتماعی بحثی است که از دهه هفتاد قرن گذشته برای برون رفت از بحران اتحادیه‌ها مطرح شد. در این بحث‌ها سه موضوع محوری برجسته بود:

- الف - چالش با بوروکراسی در اتحادیه‌ها؛
- ب- تغییر لایه‌بندی طبقه و عطف توجه به آن (زنان، کارگران مهاجر، بیکاران، کارگران پاره وقت...);
- ج- رابطه با جنبش‌های جدید (نظیر زنان، محیط زیست، صلح، سبک زندگی...).

اتحادیه‌های جنبش اجتماعی، سازماندهی پیکار کارگران علیه سرمایه را در دستور قرار می‌دهد. آنها وحدت کار با سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند، بلکه برعکس تمایز منافع کار از سرمایه را بیان می‌کنند. آنها ابزار مبارزه طبقاتی اند و از ادغام شدن در نظام دوری می‌جویند. اتحادیه‌های جنبش اجتماعی از سندیکاها کلاسیک تا حدی متمایز اند این تمایز، قبل از هر چیز در ساختار و نیروی ترکیبی آنها است. اگر سندیکای کلاسیک، کارگران را در محل تولید و فراتر از آن در محل کار سازمان می‌دهد، اتحادیه‌های جنبش اجتماعی از نقطه تولید و محل کار فراتر می‌روند و محیط زیست کارگران را هم-چون محلی برای سازمانیابی آنها در نظر می‌گیرند. آصف بیات این نوع سازمانیابی را به عنوان "اتحادیه‌های کارگری خیابانی" مشخص می‌کند. او در این باره می‌گوید: "یک شیوهی دیگر برای از میان برداشتن رقابت بین کارگران بخش غیر رسمی، ایجاد اتحادیه‌های کارگری خیابانی است. این‌ها سازمان‌هایی هستند که می‌توانند صدها هزار نفر عناصر مجزا از هم را که ظاهراً در این اقیانوس پهناور فعالیت‌های غیر رسمی شناورند گرد هم آورند. بنگاه‌ها، کارگاه‌ها و فروشندگان خیابانی می‌توانند برای بهبود کسب و کار خویش، حمایت از منافع خود در برابر مغازه‌داران و دیوان‌سالاران دولتی دست به اتحادیه‌های رسمی و غیررسمی بزنند." چنان‌که ملاحظه می‌کنیم اجتماعی بودن اتحادیه‌های جنبشی صرفاً بر سازماندهی در محل تولید یا محل کار تأکید ندارد بلکه علاوه بر آن بر گسترش پایهی اجتماعی اتحادیه در محیط زیست آنها نیز تأکید دارد.

محور دیگری که مرز این تشکل را متمایز می‌سازد، ساختار این نوع اتحادیه است. در اولی ما با ساختاری کاملاً دموکراتیک با اعضا و اساسنامه مشخص و اندام‌ها و نهادهای قانونی و با دفتر و دستک مواجهیم؛ در دومی اما با ساختاری روبه‌رو-ایم که خصلت جنبشی دارد، روابط درون آن بر اساسنامه نانوشته "استوار است، ترکیب آن بیش از این که بر اعضا و پرداخت حق عضویت متکی باشد بر فعالان کارگری تکیه دارد، روابط درونی آن از هر نوع شیوه‌ها و مناسبات سلسله مراتبی و اقتدارگرایانه به دور است و این روابط را از درون کارخانه و تقویت روابط افقی و مستقیم بین کارگران آغاز می‌کند. مناسبات حاکم بر این نوع اتحادیه به قول واترمن با فرا رفتن از مدل‌های سازماندهی هرمی، متمرکز، بوروکراتیک و منجمد؛ و با تشویق مدل‌های منعطف، دموکراتیک، افقی، غیرمتمرکز و خودیارانه، در روابط شبکه‌ای سامان می‌یابد. ساختار تشکیلاتی این نوع اتحادیه بیش از آن که از ساختار سازمانی نهادی شده و عمودی برخوردار باشد،

بیش‌تر شبکه‌ای است که به طور افقی با هم هماهنگ می‌شود. به گفته واترمن "شبکه‌بندی" بیش‌تر به ارتباطات اشاره دارد تا نهادها. "این جنبش‌ها به شیوه‌های غیر رسمی، باز و انعطاف‌پذیر سازمان‌دهی شده‌اند و حداقل در بعضی زمینه‌ها از سلسله مراتب و بوروکراسی و حتی گاه از قرار دادن شرایطی برای عضویت اجتناب می‌کنند". البته اتحادیه جنبش اجتماعی با سازمان‌های غیر رسمی یا غیرسلسله مراتبی هم‌سان نیست. اتحادیه‌های جنبشی اجتماعی عمدتاً از چنین ساختاری برخوردارند، اما این امر مطلق نیست، و گاهی می‌تواند ساختار دیگری را هم دربر گیرد. به علاوه اتحادیه جنبش اجتماعی ضرورتاً غیر قانونی نیستند و حتی در کشورهای پیرامونی هم می‌توانند خود را ثبت و قانونی کنند. به عنوان نمونه می‌توان از اتحادیه کارگری فلیپین نام برد. آنچه در این جا مورد تأکید است مناسب بودن این شکل از سازماندهی در پیوند با شرایط ویژه و ساختار خاص اردوی کار و زحمت ایران است و نه برشماری مختصات عام و فراگیر برای هر نوع ساختار اتحادیه‌های جنبشی - اجتماعی.

در اتحادیه جنبش اجتماعی، به جای سیستم نظارت از بالا به پایین، انضباط، وفاداری و اطاعت کورکورانه در مبارزه؛ ارتباطات بر مبنای هم-سرنوشتی، اعتمادهای متقابل و تجربه مشترک سازماندهی می‌شوند و یا به دست می‌آیند. این مناسبات از درون کارخانه شروع می‌شود و به سطح محله، منطقه و سرانجام در سراسر کشور گسترش می‌یابد. اگر بخواهیم تمایز و وجه مشخصه‌ی جنبشی اتحادیه را در چند مولفه خلاصه کنیم می‌توان گفت:

- ۱- تکیه بر "اساسنامه نانوشته" تا بر اساسنامه رسمی - حقوقی
- ۲- تکیه بر فعالان (سازمان‌دهندگان، مشارکت‌کنندگان، هواداران و حامیان) تا بر اعضای رسمی
- ۳- تکیه بر سازماندهی افقی تا سازماندهی عمودی
- ۴- تکیه بر ارتباطات توده‌ای تا نهادهای رسمی
- ۵- تکیه بر کارکرد هدایت و هماهنگی با خصلت سیال تا رهبری رسمی و ثابت و از بالا به پایین.

آیا در این مرحله از جنبش کارگری ایران، می‌توان سخنی از گرایش‌های مختلف به میان آورد؟

پاسخ این پرسش قطعاً مثبت است ما هم اکنون پیرامون بدیل‌های پیشنهادی در امر سازمانیابی در جنبش کارگری با گرایش‌های مختلف و حتی متناقض مواجهیم. برخی از سندیکای قانونی دفاع می‌کنند. مدافعان این نوع تشکل گرایش راست جنبش کارگری را نمایندگی می‌کنند. آن چه که گرایش راست در پیوند با سازمانیابی کارگری پیشنهاد و در عمل پیش می‌برد، سندیکای قانونی با نگاه معطوف به بالا است. فعالان و مدافعان گرایش راست، خواهان تشکلی اند که قانون کار یا قانون اساسی جمهوری اسلامی و یا مقابله‌نامه‌های جهانی آن را تصریح کرده است. در این مدل از سندیکا، اصل بر قانونیت این نهاد است؛ و تلاش فعالان کارگری مدافع این نوع سندیکا اقیانوس رژیم حاکم، برای پذیرش موادی است که خود رژیم در حقوق و قانون خود به رسمیت شناخته است. اشاره به بندهایی از قانون کار یا قانون اساسی و یا موادی از مقابله‌نامه‌های جهانی ورد زبان این بخش از کارگران است. آنها اساساً در پی فشار از پایین برای ایجاد سندیکا نیستند بلکه اساساً با نگاه به بالا و چانه زنی با مقامات می‌کوشند مسیر شکل‌گیری آن را هموار سازند. ساختار سندیکای مطلوب این مدل، ساختاری حقوقی - قانونی است که همه ارگان‌های آن در پیشگاه رژیم باز و قابل دسترس است. مدافعان این نوع مدل تعمد دارند که به رژیم حاکم یادآوری کنند که دقیقاً در چارچوب قانون دارند فعالیت می‌کنند. این ساختار سندیکایی با اصل سه جانبه‌گرایی و "همزیستی مسالمت آمیز" کارگران با کارفرمایان و دولت انطباق ذاتی دارد. این سندیکاها تمایز کار از سرمایه را نمایندگی نمی‌کنند بلکه منافع مشترک آنها را بیان می‌کنند. گرایش راست به رژیم انتقاد می‌کند که چرا "امر سه جانبه‌گرایی را از صورت نمایش به جلوه‌ای واقعی تبدیل" نمی‌کنند.

در جنبش کارگری ما صرفاً گرایش راست وجود ندارد بلکه علاوه بر آنها گرایش چپ هم وجود دارد. گرایش چپ، با برجسته کردن تفاوت سیاست خود با دیگران، با تأکید افراطی بر خودویژگی‌اش، در استراتژی معطوف به سازمانیابی کارگران، این تمایز را چنان به یک اصل هویتی تبدیل می‌کند که خود فلسفه‌ی وجود این سیاست-که همانا متشکل کردن کارگران است- زیر سؤال می‌رود. در این روایت مرزهای هویت و تأکیدهای سیاسی-نظری چنان پر رنگ است که هیچ اشتراک نظر یا اتحادی در عمل با دیگران دیده نمی‌شود. واقعیت این است که روایت چپ‌روانه مدافعان زیادی در میان برخی از طرفداران جنبش کارگری چه به صورت آشکار و چه به صورت ضمنی دارد. به عنوان نمونه می‌توان برخورد‌های فعالان لغو کار مزدی را نام برد که به طور پیگیر و پیوسته و با زبان پرخاش‌گرانه به گرایش‌های دیگر جنبش کارگری حمله می‌کنند. این دسته از رفقا با وجود این که شعارها و اهداف رادیکالی را تبلیغ می‌کنند، اما در برخورد با دیگران مدافعان جنبش کارگری از خود ناشکیبایی، برخورد‌های افراطی و

خصمانه نشان می‌دهند. آن‌ها بیش از این که خشم خود را به دشمن اصلی در برابر پیشروی جنبش کارگری معطوف سازند در برخی موارد به دیگر گرایش‌ها جنبش کارگری متمرکز می‌کنند و آن‌ها را مانع اصلی سازمان‌یابی جنبش کارگری قلمداد می‌کنند. یک خوانش از ادبیات گرایش چپ‌روانه نشان می‌دهد که آن‌ها مرز شرایط تدافعی با شرایط تعرضی مبارزه را مخدوش می‌کنند. استقلال مبارزه اقتصادی را فی نفسه نمی‌پذیرند و از پیوند مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی درک معینی را تبلیغ می‌کنند. مطابق این روایت از مساله، مبارزه اقتصادی تا آن جا اهمیت دارد که در خدمت مبارزه سیاسی قرار گیرد و یا به آن فرا روید. آن‌ها مرز مبارزه برای اصلاحات با مبارزه برای انقلاب درهم می‌ریزند و سایر اشکال سازمان‌یابی کارگری غیر از شعور را بر نمی‌تابند.

گرایشی دیگری را که در جنبش کارگری می‌توان مشاهده کرد طرفداران کمیته کارخانه است. این گرایش البته درک معینی از این تشکل دارند که فاقد خصلت توده‌ای است و بیشتر فعالان و کارگران پیشرو را در بر می‌گیرد. به علاوه گرایش دیگر در جنبش کارگری وجود دارد که مجمع عمومی را تبلیغ می‌کند. و بالاخره از جمله گرایش‌های دیگری که می‌توان در جنبش کارگری سراغ گرفت گرایش موسوم به خط 5 است که به نحوی از انحاء مخالف فعالیت احزاب در تشکل‌های توده‌ای اند.

اصولا در مبارزه صنفی اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری ایران، مساله آگاهی طبقاتی چه مقدار نقش بازی میکند؟

آن طور که من از آگاهی طبقاتی می‌فهمم این مقوله ناظر است بر درک طبقه از کلیت خود در تمایز از طبقه و دولت مدافع آن، بیان منافع عمومی این کلیت در تمایز با منافع طبقه بورژوا به شکل متحد خود و برپایی سازمان سیاسی کارگری. اگر این عناصر با هم و در ترکیب با هم باشند می‌توان از وجود آگاهی طبقاتی سخن به میان آورد. و به تجربه عینی می‌دانیم که در ایران و در شرایط کنونی این عوامل وجود ندارند. اما در سطح مبارزه اتحادیه‌ای آگاهی معینی وجود دارد. به قول گرامشی هر مبارزه اتحادیه‌خودی عناصری از آگاهی منطبق با خود برخوردار است. بنابراین فعلیت آگاهی اتحادیه‌ای پیش‌فرض مبارزه اتحادیه‌ای است. چرا که بدون وجود آن یکی از لوازم مبارزه اتحادیه‌ای غایب است. به علاوه اگر در سطح مفهومی بتوان این دو را از هم متمایز کرد در سطح واقعیت این کار شدنی نیست. واقعیت همیشه ترکیب و برآیند عوامل است. پرسش کلیدی این است که صرف وجود آگاهی اتحادیه‌ای به معنای آن است که کارگران از آگاهی طبقاتی برخوردارند پاسخ من به این پرسش منفی است آگاهی طبقاتی آگاهی اتحادیه‌ای را در خود دارد اما به آن محدود نمی‌شود و از آن فراتر می‌رود از این رو رد پای آگاهی طبقاتی را نمی‌توان در مبارزات اتحادیه‌ای جستجو کرد مگر این که با مبارزه اتحادیه‌ای ارتقا یافته روبه‌رو باشیم.

ارتباط ساختار قدرت سیاسی سرمایه‌داری مذهبی در ایران را با روش‌های مبارزاتی طبقه کارگر، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در این پرسش ابهامی نهفته است و مراد آن کاملاً برایم روشن نیست. معهذاً تا آن جا که من می‌فهمم می‌توانم بگویم خود خصلت مذهبی و ایدئولوژیک رژیم اسلامی و دوایر سیاسی-ایدئولوژیک رژیم در واحدهای اقتصادی تا سال‌های معینی یکی از موانعی بودند که مبارزه علیه حاکمیت را مخدوش می‌ساختند. واقعیت این است که بخش اعظم کارگران ایران به مذهب باور دارند و داعیه مذهبی بودن حاکمیت نقش قابل توجهی در تولید و بازتولید ایمان مذهبی آنان بازی می‌کرد. و خود این امر تردیدهای جدی حداقل در دوران اولیه حیات این رژیم در میان کارگران ایجاد می‌کرد. نکته دیگری که حایز اهمیت است مالکیت دولت بر بخش اعظم بنگاه و واحدهای اقتصادی موجود است. این خصوصیت به سهم خود اثرات معینی در مبارزه کارگران با رژیم بر جای می‌گذارد. در این بنگاه‌ها به واسطه‌ی عامل فوق هر درگیری حتی اقتصادی محض، درگیری با دولت تلقی می‌شود و هزینه‌ی مبارزه را افزایش می‌دهد. نکته مهم دیگر سازمان‌دهی نهادهای کارگری (نظیر خانه کارگر، انجمن اسلامی و شوراهای اسلامی...) در ساختار قدرت سیاسی رژیم اسلامی است. این نهادها تا سال 80 نقش مخربی در بیراهه کشاندن مطالبات آن، جلوگیری از مبارزات کارگران و در نهایت سرکوب آنان ایفا کرده اند.

معهذاً جنبش کارگری در مبارزه خود هم از اشکال قانونی نظیر مراجعه به مقامات، طومار نویسی... و هم از اشکال فراقانونی نظیر تحصن، اعتصاب، راهپن‌دان... سود برده است. می‌ماند اثرات و پی-آمدهای این مبارزه با ساختار رژیم سیاسی. از آن جا که رژیم اسلامی یک رژیم رانتیر نفتی است، از آن جا که بخش قابل توجه درآمد آن بیرون از اقتصاد متعارف و به غیر از مالیات مردم تادم توج-شود، از آن جا که همین امر استقلال قابل توجهی بدان می‌بخشد

بنابراین روش‌های مبارزه قانونی و فراقانونی و اشکال متنوع آن تا زمانی که به شاخه‌های غیر کلیدی اقتصاد محدود می‌ماند ضربات کاری به رژیم وارد نمی‌کند. اگر غول خفته یعنی بخش‌های کلیدی اقتصاد نظیر نفت و گاز برق سراسری، سیستم حمل و نقل... وارد میدان نبرد علیه رژیم اسلامی نشوند، اگر اعتصابات در شاخه‌های استراتژیک به وقوع نپیوندند، ما کماکان با عدم کارایی آن‌ها روبه‌رو هستیم. این امر نباید تحت هیچ شرایطی به این معنا فهمیده شود که این مبارزه امری غیرضروری و بی فایده است بلکه باید به این معنا فهمیده شود که این مبارزه اثرات محدودی در مبارزه طبقاتی ایفا می‌کند و نباید از ابعاد و دامنه‌ی اثر گذاری آن درک آرمانی داشته باشیم.

به نظر شما در شرایط امروز قدرت سیاسی حاکم بر ایران، مبارزه برای افزایش دستمزدها می‌تواند به تشکیل یابی کارگران و جنبش‌های دیگر اجتماعی دیگر کمک کند؟ یا مبارزه برای حق تشکل؟

واقعیت این است که یک مسیر عام و فراگیر برای سازمان‌یابی کارگران وجود ندارد. مبارزه برای تشکل می‌تواند از متن پیکار برای افزایش دستمزدها شعله بر کشد. گاهی می‌توان از طریق نبرد برای حق تشکل به سازمان‌یابی کارگری دست یافت. این امر به مقطع تاریخی، به مبارزه طبقاتی، به سنت‌های مبارزاتی، به شرایط مشخص پیکار طبقاتی بستگی دارد... مثلاً در فرانسه و آلمان حق تشکل از مبارزه اتحادیه‌های غیرقانونی به دست آمد چرا که این حق مورد پذیرش دولت‌های حاکم نبود. حق تشکل نه نقطه عزیمت بلکه نتیجه این پیکار بود. آن‌ها بعد از عبور از میان آتش و خون حق تشکل را به دست آوردند و آن را نهادی کردند. دیالکتیک مبارزه برای تشکل و نهادی کردن آن البته جاده‌ی یک طرفه‌ای نیست به میزانی که در سطح واقعیت برای تشکل مبارزه می‌شود نهادی و قانونی کردن آن آسانتر می‌شود و به درجه‌ای که در سطح فرمال و حقوقی این حق پذیرفته شود امکان گسترش و تثبیت تشکل بیشتر فراهم می‌شود. این دو در یک رابطه متقابل بر هم اثر می‌گذارند و به یک دیگر سوخت می‌رسانند.

هم اکنون در کشور ما مساله دستمزدها اگر نگوییم خواست محوری، عام و فراگیر طبقه است اما قاطعانه می‌توانیم بگویم یکی از خواست‌های بی واسطه و فوری کارگران را تشکیل می‌دهد. از این رو این خواست از ظرفیت و این پتانسیل برخوردار است که به محل اجماع کارگران در تبدیل شود و از این طریق بستر مناسبی برای تشکل سراسری فراهم آورد.

در کشوری که کارکنان واحدهای اقتصادی بخش اعظم نیروی کار را تشکیل می‌دهند و غالباً از شمول قانون کار خارج هستند، مبارزه برای افزایش دستمزدها و ایجاد تشکل‌های کارگری مستقل، از چه راه‌های باید پیش برود؟

واقعیت این است همان قانونی که در پیوند با ارتش ذخیره بیکاران با بخش شاغل حاکم است به نحوی به رابطه‌ی بخش مشمول قانون کار با کسانی که از دایره شمول آن خارج اند صادق است. هر چه شرایط کارگران خارج از شمول کار بدتر باشد قدرت چانه زنی بخش مشمول قانون کار تضعیف می‌شود. ارتقا موقعیت شغلی تابعی است از سطح متوسط شرایط کار و شکاف بین بخش‌های مختلف طبقه به معنای تضعیف شرایط عمومی کل کارگران به شمار می‌رود. معهذاً قدرت رزمندگی اتحادیه‌ها می‌تواند در این وضعیت تأثیرات معینی بر جای نهاد. مثلاً مارکس در مزد و بها سود به این نکات اشاراتی جالبی دارد. او می‌گوید اتحادیه‌ها قطعاً بر سطح مزدها تأثیر دارند و به طور عمومی بر طول و شدت روز کار یا شرایط کار، توانایی آن‌ها به شرایط اقتصادی وابسته است و به خصوص به شرایط بازار کار. وقتی که کار نسبتاً کمیاب است موقعیت چانه‌زنی اتحادیه‌ها قوی‌تر است چون کارگران از بابت از دست دادن کارشان کمتر وحشت دارند و کارفرمایان در جایگزینی آن‌ها با کارگران جدید با مشکلات بیشتری روبه‌رو هستند؛ بر عکس وقتی که کار فراوان‌تر است قدرت چانه‌زنی، نسبتاً ضعیف‌تر؛ چون کارگرانی که کار خود را از دست می‌دهند در یافتن کار جدید با مشکل روبه‌رو هستند و کارفرمایان به سهولت کارگران تازه پیدا می‌کنند. از این رو هر چه ارتش ذخیره کار وسیع‌تر باشد اتحادیه‌ها در دستیابی به اهدافشان نتوانند اثر اند گرچه این رابطه، صرفاً یک رابطه مکانیکی نیست. چون یک سازمان رزمنده و آگاه در مقابله با اثرات تضعیف‌کننده بیکاری بسیار توان‌تر عمل کند.

اما مساله کلیدی این است کارگرانی که مشغول قانون کار نمی‌شوند و در کارگاه‌های کوچک مشغول به کارند این امر برپایی هر نوع تشکل در محل کار را بی معنا می‌سازد. از این رو اتحادیه در محله یا به قول افول بیات اتحادیه خیابانی یعنی سازماندهی بر مبنای محیط زندگی راه اصلی است که می‌تواند اولاً به تشکل بیانجامد و ثانیاً از با توسل به این تشکل در حد خود بر تعیین سطح دستمزدها اثر بگذارد.

آیا تعیین دستمزد بدون وجود تشکلهای مستقل کارگری می‌تواند معنایی داشته باشد؟

واقعیت این است که تعیین دستمزد به عواملی متعددی بستگی دارد که یکی از آنها تشکل مستقل کارگری است. وقتی ارتش ذخیره بیکاران گسترده باشد حتی با وجود تشکل کارگری نمی‌توان به راحتی در تعیین دستمزد نقش قاطعی ایفا کرد. مارکس می‌گوید که توانایی اتحادیه‌ها برای تاثیرگذاری بر سطح دستمزد وابسته به شرایط اقتصادی است: وقتی که بیکاری بالا است قدرت چانه‌زنی آن‌ها ضعیف‌تر است نسبت به زمانی که بیکاری کم است. او در کتاب سرمایه می‌گوید ارتش ذخیره کار تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر تغییر مزدها اعمال می‌کند. اما، در "مزد، بها، سود" رابطه‌ی بین این دو متغیر ظریف‌تر است و به عامل دیگری هم اشاره می‌کند آنجا که می‌گوید: "ارتش کار به عرضه و تقاضا بستگی دارد."

با این وجود با تشکل می‌توان اقداماتی به نفع کارگران صورت داد این اقدامات را مارکس چنین فهرست کرده است:

- الف- هنگامی که قیمت‌ها بالا می‌روند کارگران می‌توانند با درخواست مزد بیشتر از سطح زندگی خود دفاع کنند،
- ب- وقتی بارآوری افزایش می‌یابد آن‌ها می‌توانند با افزایش متناسب مزدهای واقعی موقعیت اجتماعی "نسبی" خود را حفظ کنند،
- ج- وقتی که سرمایه‌داران طول روز کار یا شدت آن را افزایش می‌دهند اتحادیه‌ها می‌توانند در مقابل، آن‌ها را به پرداخت مزد بیشتر مجبور سازند،
- د- و سرانجام می‌توانند در مقابل کاهش دستمزد در دوره‌ی رکود مقاومت کنند. تمام این‌ها به یک معنا مبارزه دفاعی است که طی آن کارگران "علیه اقدام قبلی سرمایه" واکنش نشان می‌دهند.

نظران راجع به بحثی که میان عدهای از فعالان کارگری در باره رابطه‌ی اتحادیه‌های کارگری و مبارزه علیه سرمایه‌داری (یا کارمزدی) مطرح است چیست؟

من هم از جمله کسانی هستم که از تشکل اتحادیه‌ای دفاع می‌کنم. و صد البته در راستای مبارزه علیه سرمایه‌داری بیکار می‌کنم. مبارزه علیه سرمایه‌داری آماجی است که تحت هیچ شرایطی نباید تعطیل شود و به پرده محاق روانه شود. معجزه از نظر من دفاع از بیکار علیه سرمایه‌داری نباید تحت هیچ شرایطی مبارزه برای اتحادیه کارگری را مردود اعلام کند. متأسفانه کسانی که مدافع لغو کارمزدی اند این دو را در تقابل با هم قرار می‌دهند. و بدتر از آن با اتحادیه به دشمنی برمی‌خورند و بخش قابل توجهی از فعالیت فکری خود را صرف ضدیت با آن اختصاص می‌دهند. به نظر من مبارزه برای مطالبات اقتصادی تحت هیچ شرایطی نباید به بهانه مبارزه با سرمایه‌داری شود، مبارزه برای خواست‌های رفاهی نباید به بهانه مبارزه سیاسی مردود اعلام شود این سطح از مبارزه منطق معینی دارد که بدون آن هر مبارزه سیاسی یا ضد سرمایه‌داری از پشتوانه توده‌ای خود را محروم می‌سازد. بنابراین بر شالوده‌های این سطح از مبارزه است که می‌توان سطح‌های دیگر را بنا کرد. اگر چه این سطح از مبارزه لازم است اما نباید آن را به تاریخ تصور کرد ما به سطح‌های دیگر مبارزه نیاز داریم. اما باید توجه داشته باشیم پی‌ریزی سطح‌های دیگر بدون سطح اقتصادی بی اثر است. به علاوه مدافعان لغو کارمزدی دستگاه مفهومی عجیب و غریبی دارند آنها هر مبارزه در جامعه سرمایه‌داری را مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری می‌فهمند. فرقی بین مبارزه تدافعی با مبارزه تهاجمی قابل نیستند. و فکر می‌کنند در هر لحظه می‌توانند مبارزه اقتصادی را به مبارزه سیاسی تبدیل کنند. این منطق البته ربطی به مارکسیسم ندارد و با افکار آنارشیستی همخوانی دارد. و در بیکار کارگران البته می‌تواند اختلال ایجاد کند. از این رو مبارزه با این گرایش تا آنجا که بر این مواضع چپ و اندر قیچی پای می‌فشارند امری لازم و برای پیشروی جنبش کارگری حیاتی است. همان طور که مبارزه با گرایش راست درون جنبش کارگری یک نیاز مبرم به شمار می‌رود.

رابطه‌ی فعالان چپ داخل و خارج کشور و جنبش کارگری ایران را در حال حاضر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به نظر من این رابطه را می‌توان در سه حوزه مورد بررسی قرار داد 1- حمایت از مبارزات کارگران، انعکاس آن نزد جنبش کارگری کشورهای دیگر و جلب پشتیبانی آنان از این مبارزه. 2- همفکری و مرادوبه با فعالان کارگری در یک رابطه‌ی متقابل و گفت و شنید. 3- انتقال تجربه‌های جنبش کارگری سایر کشورها برای فعالان کارگری داخل.

در پیوند با محور اول بیان جنبش خارج کشور کارنامه‌ی مثبتی را نشان می‌دهد و در مجموع می‌توان گفت تا حد زیادی در این باره کوشش شده است. در محور دوم و سوم اما کارنامه چپ خارج کشور بیان موفقیتی را نشان نمی‌دهد. کار عمیقی و ایده‌های راهگشا پیرامون جنبش کارگری داخل با وجود عدم سرکوب مستقیم در خارج امری نایاب و یا کمیاب بوده است جز چند مورد از انتقال

تجربه‌های جنبش کارگری کشورهای دیگر چیز قابل عرضه در خارج کشور تولید نشده است. برعکس تا بخواهیم برخوردهای فرقه‌گرایان و تخریبی در خارج کشور صورت گرفته که جز اثرات بسیار مخرب چیزی دندان‌گیری برای فعالان داخل دربر نداشته است. آخرین نمونه انشعاب فاجعه‌بار و حقیری که در سازمان ما رخ داده یک نمونه از این دست به شمار می‌رود. که جز سردرگمی، بی اعتمادی حاصلی در بر ندارد.

رابطه‌ی جنبش کارگری با جنبش‌های اجتماعی دیگر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ و چه پیشنهاداتی برای تقویت روابط آنها دارید؟

هم اکنون در ایران بارقه‌های امیدبخشی در همکاری و پیوند بین این جنبش‌ها دیده می‌شود کفایت به تجربه‌ی شورای همکاری تشکلهای کارگری مراجعه کنیم که به نحوی عناصر اولیه همکاری جنبش دانشجویی با جنبش کارگری در آن فراهم شده بود. این تجربه متأسفانه گسترش نیافت معجزه نشان داد که دست‌کم فعالان جنبش‌ها دارند ضرورت همکاری با یک دیگر را درمی‌یابند و موانع آن را از پیش پای خود بر می‌دارند.

در این باره البته زمینه‌های مساعدی وجود دارد بخش قابل توجه یافت جنبش‌های اجتماعی به کسانی تعلق دارد که خود به نحوی از انجا به اردوی کار و زحمت تعلق دارند. و آنها می‌توانند در مفصل-بندی بین این جنبش‌ها نقش موثری ایفا کنند. به علاوه آنها می‌توانند در درون هر جنبش به تقویت گفت‌وگو ترقی‌خواهانه کمک شایانی ارزانی دارند. بدون آن که چارچوب و محدوده‌ی این جنبش‌ها را نقض کنند. به عنوان نمونه تلاش برای جا انداختن یک روایت از مفهوم ملت مدنی در بین جنبش ملی زمینه مساعدی برای همکاری جنبش کارگری با جنبش ملی فراهم می‌سازد. البته باید توجه داشت که جنبش کارگری باید از نفی ستم بر سایر لایه‌های جامعه پشتیبانی کند و از مبارزات آنها قاطعانه دفاع نماید. هر چند این جنبش برای رفع ستم طبقاتی مبارزه نمی‌کنند اما این امر نباید تحت هیچ شرایطی به بی توجهی جنبش کارگری در برابر ستمی باشد که بر آنها روا می‌شود. تنها با دفاع فعال و جا انداختن گفت‌وگوهای ترقی خواهانه است که این جنبش‌ها می‌توانند با یک دیگر پیوند برقرار کنند.

درک شما از مقوله‌ی استقلال جنبش و تشکلهای کارگری ایران از دولت احزاب و نهادهای سرمایه‌داری چیست؟ و به نظر شما جنبش کارگری ایران تا کجا و چگونه و در چه ابعاد و ساختاری می‌تواند روی حمایت‌های بین‌المللی حساب کند؟

به نظر من تشکل مستقل کارگری به تشکلی اطلاق می‌شود که با شرکت داوطلبانه، آزادانه و آگاهانه خود کارگران شکل گرفته باشد. تشکل مستقل، تشکلی است که به توده‌های تشکلی دهنده‌ی خود حساب پس می‌دهد و به آنها پاسخ می‌دهد. تشکل مستقل، تشکلی است که اساساً به توده‌های اعماق تکیه می‌کند و اقتدار خود را از اراده آنها به دست می‌آورد. تشکل مستقل تشکلی است دیگران برای کارگران به وجود نمی‌آورند بلکه این خود کارگران اند که آن را ایجاد کرده، هدایت و رهبری می‌نمایند. یا اصلاً فعالیت آن را معلق یا تداوم می‌بخشند. تشکل مستقل تشکلی است که سازوکار درونی آن آزاد از انوریته سیاسی- حقوقی این یا آن دولت است و تنها اراده کارگران را بیان می‌کند. تشکل مستقل، تشکلی است که کارگران را به مثابه‌ی کارگران سازمان می‌دهد و "تسمه نقاله"ی هیچ حزب سیاسی چه چپ و چه راست به شمار نمی‌رود. هر چند که با فعالیت هیچ حزب سیاسی در درون تشکل نیز مخالفتی ندارد. متأسفانه هنوز -با وجود تجربه شوروی- کسانی در جنبش کارگری یافت می‌شوند که استقلال از دولت و سرمایه را می‌پذیرند اما استقلال از حزب سیاسی خود را نمی‌پذیرند.

جنبش کارگری به خاطر وجود یک رژیم سرکوبگر وحشی نیاز حیاتی به حمایت جنبش کارگری سایر کشورها دارد و بعید به نظر می‌رسد بدون پشتیبانی آنها بتواند مبارزه‌ی موفق علیه جمهوری اسلامی سازمان دهد. برای این امر همکاری جنبش کارگری کشور ما با جنبش کارگری سایر کشورها می‌تواند در شکل جبهه‌ی متحد یا عضویت در نهادهای کارگری بین‌المللی باشد و تنها به حمایت آنها نماند بلکه به سهم خود از مبارزات آنها حمایت کند. این رابطه باید دو طرفه و با استقلال کامل در تعیین سیاست توأم باشد. تحت هیچ شرایطی مثلاً به بهانه کمک مالی یا هر محمل دیگر استقلال خود را وا نهد.
